



جذابیت در سینمای دینی

□ دکتر حداد عادل

به مقولات خاص دینی پرداخته باشند در سالهای گذشته بیشتر فیلمهایی که ساخته شده، دین آن را تأیید می‌کند. اما معنای خاص سینمای دینی؛ سینمایی است که موضوع فیلمش دینی باشد، اختصاصاً، با تکیه بر تمرکز مفاهیم و مباحث دینی باشد یعنی ما از سینما استفاده کنیم برای تعلیم، تقویت و پشتیبانی دین که این تعبیر را به اختصار و اندکی مسامحه گفتند که دین را تأیید می‌کند. این معنای خاص سینمای دینی است.

سینما ذاتاً یک هنر است. هر چند با تکنیک و فن و صنعت خاصی و نیز فنون خاصی همراه است اما جوهر سینما، جوهر هنری است و لاجرم سینما باید جاذبه داشته باشد.

بنده صحبتیم پیرامون این معنای خاص است و با آن معنای عام نظر مستقیمی ندارم. بعد از این تعریف بایستی متذکر شوم که سینما ذاتاً یک هنر است. هر چند با تکنیک و فن و صنعت خاصی و نیز فنون خاصی همراه است اما جوهر سینما، جوهر هنری است و لاجرم سینما باید جاذبه داشته باشد. هنر و جاذبه دو روی یک سکه هستند. نمی‌شود امری از مقوله هنر باشد و جاذبه نداشته باشد. سؤالی که ذهن مرا به خود مشغول داشته و سعی دارم با صحنه مسایل سینمای دینی، افکنده شود،

این جای خوشبختی است که برخورد ما با مقوله سینما از صورت سلبی به ایجابی مبدل می‌شود. مادر آغاز پیروزی انقلاب اسلامی طبعاً ناچار به نفی سینمای قبل از انقلاب بوده‌ایم به معنای عام این سینما (نه موارد استثنایی آن) حالا بعد از آن لا اله گفتن نوبت الا الله است. فرصتی هست برای آنکه بدانیم آنچه که باید باشد چیست؟

سینمای دینی به دو معنا مورد نظر می‌تواند باشد یکی سینمایی که دین آن را تأیید می‌کند و دیگری سینمایی که دین را تأیید می‌کند.

بنده در آغاز سخن مقصود خود را از سینمای دینی تعریف می‌کنم. سینمای دینی به دو معنا مورد نظر می‌تواند باشد یکی سینمایی که دین آن را تأیید می‌کند و دیگری سینمایی که دین را تأیید می‌کند. معنای اول معنای عام است. لازم نیست همه فیلمهایی که در یک جامعه دینی نمایش داده می‌شود به معنای دقیق کلمه به مقولات دینی اختصاص داشته باشد اگر ما فیلمی درباره زیبایی‌های طبیعت بسازیم یا در حوزه آموزش و یا بسیاری از مفاهیم عمومی و اجتماعی و انسانی؛ سینما به معنای عام کلمه سینمای دینی است یعنی سینمایی که مورد تأیید دین است ولو اینکه به اعتبار موضوع و محتوا



این است که چگونه می‌توان حقایق و مفاهیم دینی، معانی مذهبی، احکام مذهبی را در غالب تصویر، صوت و حرکت یعنی سینما و خصوصاً در غالب تصویر؛ در آورد و بدان زیبایی بخشید و در آن جاذبه ایجاد کرد؟

سینمای دینی در عین حال که لزوماً نمی‌بایست از عناصری از قبیل ترس، هیجان و کشمکش‌هایی خالی باشد. عمدتاً و اصولاً باید جاذبه خود را از حقایق و عناصر و امور مربوطه جنبه متعالی آدمی کسب کند.

من به سینمای دینی از این حیث نظر دارم. پیداست که در سینمای رایج، سینمایی که بیشتر سینماهای غرب و تقریباً همه سینماهای جهان مستضعف تحت سلطه غرب را پر کرده، سینمایی است آکنده از جاذبه‌های خاصی که این جاذبه‌ها در درجه اول صحنه‌های شهوانی‌ست. بعد انواع و اقسام حادثه‌ها، خشونت، هیجان، ترس، طنز از عناصر جذاب سینمایی‌ست که ما نمی‌خواهیم آن سینما را داشته باشیم و در واقع پیش از انقلاب به جامعه ما عرضه شده بود. در این سینما برای ایجاد جاذبه، نیمه حیوانی انسان، اصل قرار می‌گیرد. تکیه به آن نیمه حیوان انسان موجب غفلت، از حقایق متعالی می‌شود و غفلت از آن جنبه متعالی وجودی آدمی (در این سینما) موج می‌زند. سینمای دینی در عین حال که لزوماً نمی‌بایست از عناصری از قبیل ترس، هیجان و کشمکش‌هایی خالی باشد. عمدتاً و اصولاً باید جاذبه

خود را از حقایق و عناصر و امور مربوطه جنبه متعالی آدمی کسب کند و همه وظیفه و امور مربوطه جنبه متعالی آدمی را کسب کند و همه وظیفه سینماگر دینی این است که چگونه می‌توان جاذبه و زیبایی ایجاد کرد با رجوع به حقایق دینی و جنبه متعالی وجود آدمی؟ در حقیقت مسأله این است که انسان یکسره وجود حیوانی نیست و باید به سراغ فطرت اصیل و الهی انسان رفت و زیبایی‌ها را در آن عالم مشترک فطری الهی جستجو کرد باید با تماشاگر سخن گفت. زیبایی‌ها در آن عرصه باید عرضه گردد، چگونه چنین کاری ممکن است آنهم در غالب تصویر، من نمی‌دانم، اما به یک تجربه موفق در عرصه ادبیات اشاره می‌کنم. سینما پدیده‌ای است که به لحاظ تاریخی به جامعه اسلامی ما تعلق ندارد یعنی این فن در محیط اسلامی پدید نیامده است اما جنبه متعالی آدمها را می‌توانیم در ادبیات به تصویر بکشانیم. با این تفاوت که این تصویر سازی ادبی به جای آنکه بر صفحه نقاشی یا بر پرده سینما در عالم خارج از ذهن منقوش مجسم شود، در عالم خیال مجسم می‌شود. اما کاملاً نقش است و نوعی نقاشی که با قلم ذهن در عالم خیال ترسیم می‌شود. این نمادگرایی و سمبولیستی که در ادبیات عرفانی ما وجود دارد و در آن عناصری مانند زلف و صورت و خال لب و چشم و قد و بالا برای بیان حقایق معنوی استفاده شده است. تجربه موفق در عرصه ادبیات است و تمدن اسلامی چه در ادبیات فارسی و چه در ادبیات عربی کاملاً موفق شده است. مخصوصاً در ادبیات فارسی که



یک زبان مشترک میان شاعران و شعر شناسان ایجاد کرده است، با استفاده از این عناصر، این عالمی بوده است که ضوابط خودش را داشته و بیان موفق بوده است. مولانا، سعدی، حافظ... موفق بوده‌اند که تصاویری عرضه کنند اما این تصاویر نمادی و اختصاصی به تمرکز مفاهیم و مباحث دینی داشته باشد از حقایق عالم مجرد و عوالم معنوی بوده است. نمونه بارز آن؛ امام با اشعار عرفانی خود است که:

من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم

چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

و این بیانی‌ست کاملاً نردبانی که خواننده را کمک

می‌کند تا پله پله از آن بالا رود و به حقایق متعالی دست پیدا کند. سؤال این است که آیا ما می‌توانیم در عرصه سینما هم به خلق چنین سمبولیستی موفق شویم؟ آیا ما می‌توانیم در خارج از ذهن نیز، در نقاشی و در سینما چنین توفیقی پیدا کنیم که شاید نقاشی مقدمه سینما باشد یعنی اگر ما در نقاشی بتوانیم موفق شویم شاید در کاری که شاعران عرفانی ما در عالم ذهن کرده‌اند، نیمه راه طولانی را تا سینما طی کرده باشیم.

دلالیت تصویر با مدلول خود تفاوت دارد. وسعت کلام بیشتر از عالم تصویر است اما راه آسان نیست. یک واقعیت این است که تصویرگری در تاریخ ما رشد کافی نکرده است. در عرصه‌های بسیاری سخن از حرمت تصویرگری در میان بوده است. اینکه هنرمندان مسلمان نقاش؛ به جای صورتگری بیشتر به هنرهای انتزاعی‌تر

روی آورده‌اند ناشی از همین محدودیتهاست مثلاً رشد تذهیب و نقشهای اسلامی مثل گل و بوته‌ها و طرحهای هندسی و آنچه که مثلاً بر نقش و نگارهای قالی و کاشی کاری دیده می‌شود. این رشد در مقایسه با آنچه در مینیاتور از صورت‌گری بر جای مانده خیلی زیاد است.

باید این محدودیتها بررسی شود و فلسفه آن حرمت باید دقیقاً تبیین باشد تا معلوم شود که چگونه می‌شود آن دنیای پرنقش و نگار موجود در ذهن و خیال شاعران عرفانی را از عرصه خیال آنها به عالم خارج و بر صفحه نقاشی بر پرده سینما کشاند. این یکی از کارهای مهمی‌ست که می‌باید انجام گیرد.

سؤال من این است که فیلم ساز تا کجا می‌تواند حقایق مذهبی و شخصیت‌های مذهبی را در قالب تصویر نشان بدهد؟ هم اکنون ما چنین عمل می‌کنیم که چهره‌های مقدس را در فیلم نشان نمی‌دهیم. اما آیا حکم فقهی این مسایل چنین است؟

یک سؤال من این است که فیلمساز تا کجای می‌تواند حقایق

مذهبی و شخصیت‌های مذهبی را در قالب تصویر نشان بدهد؟ هم اکنون ما چنین عمل می‌کنیم که چهره‌های مقدس را در فیلم نشان نمی‌دهیم. اما آیا حکم فقهی این مسایل چنین است؟ ما در جامعه خود شاهد بوده‌ایم چهره‌های مذهبی و چهره معصومین علیهم‌السلام را نقاشی می‌کردند و در جامعه رواج داشت. البته علما این تصاویر



را «جد» نمی گرفتند. منع شدید هم نبود. البته گاه گاهی این چهره‌ها را محو می‌کردند اما استثناء بود. هم اکنون شما هم در بسیاری از مغازه‌ها و منازل چهره معصومین علیهم‌السلام را می‌بینید. آیا چنین کاری را در فیلم می‌توان انجام داد و مثلاً آیا می‌توانیم قصه یوسف علیه‌السلام را - که در قرآن آمده است - با نشان دادن صورتی (یوسف زیبا) به سینما بیاوریم و آن داستان را بسازیم. چون اگر بخواهیم داستان حضرت یوسف را فیلم کنیم، نمی‌توانیم خود یوسف را نشان ندهیم. شاید هم بتوان اما توانایی فوق‌العاده می‌خواهد کجای این کار اشکال دارد و چرا؟

آیا بحث مستوفای فقهی در این باب شده است؟ آیا می‌توان فردی را که در جامعه مثل بقیه زندگی می‌کند و احیاناً دچار نقص و خطا نیز هست را در عرصه سینما در قالب یک شخصیت معصوم و متعالی جلوه گر کرد؟ این تفاوتی است که سینما با نقاشی دارد. یعنی نیت بر سر نقش یک چهره واقعی با زندگی عادی این جهانی نیست. نقاش تخیلی نقش می‌کشد. اگر تصویری از حضرت علی علیه‌السلام در خیال خود ترسیم می‌کند طوری نیست که ما صاحب تصویر را میان افراد در کوچه و خیابان، قصابی و سبزی فروشی و یا دادگاه حمایت خانواده برای رفع اختلاف با کسی ببینیم. اما عالم سینما از این مسایل عادی زندگی جدا نیست ابعاد مسأله چیست؟ خلاصه اینکه حلال و حرام در عرصه سینما چیست؟ ما احتیاج به بحث‌های دقیق فقهی در عرصه سینما داریم. همین‌جا، سؤال دیگری مطرح می‌کنم و آن

این است که مرز میان واقع‌نمایی و بدآموزی در سینمای دینی کجاست؟ و یهودا در سینما کجاست؟ چون عالم هنر ناچار از بیان تضادهاست. اگر بد معرفی نشود خوب جلوه گر نمی‌شود. در عرصه سینمای دینی باید جنبه‌های منفی هم ذکر شود. در همین داستان حضرت یوسف، چهره یوسف الهی‌ست اما چهره زلیخا؛ شیطانی‌ست. اگر صحنه بسته شدن درها بخواهد تصویر شود؛ مرز میان بدآموزی اخلاقی و بیان واقع و بیان تضاد کجاست؟ سؤال دیگر این است که چگونه می‌توان برای بیان حقایق معنوی از نوع جدیدی از سمبولیسم استفاده کرد؟ آیا تجربه‌هایی که در اروپا در زمینه هنر مدرن به جا مانده می‌تواند مدد کار فیلمساز دینی ما باشد که تا اندازه‌ای از تسلط تصویر مشخص‌رهایی یابد و همان کاری را که نقاشان ما در حاشیه صورت‌گری انجام داده‌اند و به انتزاع متمایل شده‌اند. نوعی سمبولیسم انتزاعی در عرصه سینما پدید آید.

در همین داستان حضرت یوسف، چهره یوسف الهی‌ست اما چهره زلیخا؛ شیطانی‌ست. اگر صحنه بسته شدن درها بخواهد تصویر شود؛ مرز میان بدآموزی اخلاقی و بیان واقع و بیان تضاد کجاست؟

سؤال دیگر این است که فیلمساز تا کجا می‌تواند برای ایجاد جاذبه واقعیت تاریخی را دست‌کاری کند؟ او چگونه می‌تواند هم داستان‌پردازی کند و هم به حقایق

ویدئو



برای تبیین مفاهیم و برای تعیین حدود و برای ایجاد یک ذهنیت مناسب برای چنین سینمایی.

بخش دیگری از سخن من که فهرست‌وار است اختصاص دارد به عرصه‌های مختلف سینمای دینی.

من سعی کرده‌ام چند حوزه را که در همه آنها می‌توان به معنای خاص کلمه «سینمای دینی» داشت را مشخص و متمایز کنم. این مضمون و یک موضوع برای فیلمسازان در سینمای دینی بیان احوال و زندگی اولیاء خداست اعم از معصومین و غیرمعصومین. تصویر زندگی آنها و بیان حوادث و ماجراهای حیات اولیاء خدا یک مقوله است.

مقوله دیگر بیان حوادث مهم تاریخی مذهبی است. باز از آنچه که از دوران معصومین را در بر می‌گیرد و حرکت‌های مهم، عاشورا و امثالهم، عرصه دیگر وسیعی است. فیلمهایی که به بیان رابطه عرفانی، ایمانی، اخلاقی و قلبی انسان با خدا اختصاص دارد و این فیلمها آن رابطه طولی و نوری که از عالم بالا به دل آدمی می‌تابد. آن صعودی که انسان خدایی در پرتو این نور پیدا می‌کند، می‌تواند تصویر شود.

عرصه دیگر فیلمهایی است که اختصاص به تصویر جامعه دینی، زندگی و تأثیر دین در جامعه دارد. حضور این عامل در بخشهای مختلف زندگی است. یعنی نباید مراد ما از سینمای دینی همواره امور خاص (ماورایی) - ماورای ملموس و محسوس - باشد بلکه یا باید تأثیر آن امور ماورایی را در زندگی نشان دهیم، در خانواده،

وفادار بماند؟ یکی دو تجربه که بعد از انقلاب اسلامی صورت گرفته از این حیث سخت محل مناقشه بوده است. فیلمساز عناصری را به داستان و به واقعیت تاریخی افزوده و با استفاده از آنها جاذبه ایجاد کرده است. مورخان برآشفته شده‌اند و فیلم را در این حیث بی‌اعتبار داشته‌اند.

آیا می‌شود قراری گذاشت و رخصتی به فیلمساز داد و از او پذیرفت که تا آنجا که به اصل واقعیت لطمه نخورد شاخ و برگ جاذب به واقعیت اصلی فیلم اضافه کند. برای این کار باید یک فرهنگ مشترکی میان فیلمساز، تماشاگر و منتقد بوجود آید ولی باید دید دوران بعدی - از صدر اسلام تا امروز - جنگها، فداکاریها، توقع ما از فیلمی که یک واقعیت تاریخی دینی را تصویر می‌کند، چیست؟ آیا باید برابر توقع ما از محقق و مورخ باشد؟

رمان تاریخی، تجربه‌ای است که می‌تواند واسطه بین ما و سینمای دینی باشد. ما در مرحله رمان تاریخ هم ضعیف مانده‌ایم یعنی ابهاماتی که در این عرصه وجود دارد ناشی از آن است که ما در عرصه رمان تاریخی کار نکرده‌ایم.

و بالاخره این سؤال که چگونه می‌توان یک نسل جدید، نوع جدیدی از تماشاگر را برای سینمای دینی به وجود آورد که جاذبه‌های دیگری را هم ببیند، زبان سینمای دینی را بداند. این کار مستلزم کوشش بسیاری است، یعنی باید مرتباً در جامعه ما کوشش شود



مدرسه، جنگ و جهاد، حتی در مظاهر فرهنگی و تمدنی از قبیل معماری، لباس، حجاب و امثال آن برای بیان اینکه یک جامعه دینی چه نوع جامعه‌ای است، باید فیلم بسازیم. مثلاً در مسأله حجاب اگر معتقدیم که رعایت حجاب چه نوع زندگی ایجاد می‌کند و عدم رعایت آن به کجا می‌انجامد... می‌توانیم یک فیلم داستانی در این باب بسازیم و بالاخره یک عرصه دیگر فیلم‌هایی است در نقد جامعه غیردینی و نشان دادن اینکه وقتی در جامعه‌ای دین نباشد. در فقدان دین چه خلأها و سرگشتگی‌ها، سرگردانی‌ها و دشواریها در عالم درون و برون یک جامعه غیر دینی ایجاد می‌شود؟ ... اینهم عرصه بسیار وسیعی تا بالاخره اینکه راه طولانی‌ست و کار سخت. حقیقت این است که ما از زندگی دینی، از زندگی در یک جامعه غیردینی مدتهاست که دور افتاده‌ایم. دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم آن دنیایی نیست که سعدی می‌گفت:

به وجود آورد. و تا کسی با حقایق دینی زندگی نکند و آن حقایق را تجربه نکند و از بن دندان و صمیم جان یگانگی پیدا نکرده و با این مفاهیم عملاً و نظراً مأنوس نباشد. نمی‌تواند کاری اصلی در زمینه فیلمسازی به وجود آورد. یک انس حقیقی و یک زندگی حقیقی و درک حکمت معنوی برای فیلمساز دینی لازم است. فیلمهای بزرگ را فیلمسازان بزرگ به وجود می‌آورند. باید فیلمسازان ما درک و انس و تجربه دینی و ایمانی و حقیقی در نظر و عمل داشته باشند و باید متفکر نیز باشند. به امید روزی که قدمهای ما آهسته، آهسته به چنان نتیجه‌ای نزدیک شود. ■

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

تا کسی با حقایق دینی زندگی نکند و آن حقایق را تجربه نکند و از بن دندان و صمیم جان یگانگی پیدا نکرده و با این مفاهیم عملاً و نظراً مأنوس نباشد. نمی‌تواند کاری اصلی در زمینه فیلمسازی به وجود آورد.

آخرین نکته اینکه فیلم دینی فیلمساز دینی؛ می‌تواند